مکعب سفید

چند نکته درباره نمایشگاه هنرهای مفهومی در گالری «آران»

بدون شرح

فرید امین‌الاسلام
عکاس و هنرمند مفهومی

■ جمعه ۲۳ تیر نمایشگاه هنرهای مفهومی با عنوان «بدون شرح» شامل ویدیو، چیدمان، عکاسی و نقاشی در گالری آران گشایش یافت. ۱۲ هنرمند جوان به همت نازیلا نوع‌بشری گرد هم آمدند تا ایده‌های ناب خود را در عرصه هنر معاصر با مخاطبان به اشتراک بگذارند. گالری آران که همیشه در نمایش هنر معاصر پیشگام بوده، این بار روی جوانانی سرمایه‌گذاری کرده است که در عرصه هنر کم‌سابقه و گمنام بودند.

این نمایشگاه از لحاظ مدیوم و رسانه بسیار متنوع است و آثار ارایه‌شده زیرشاخه‌هایی از هنر معاصر هستند. بعضی ایده‌های قدیمی با اجرایی نو بازآفرینی شده و بعضی دیگر ایده‌هایی نو و درخور توجه بودند، به عنوان مثال می‌توان به لایت‌باکس‌های فخرایی‌منش اشاره کرد که مفهوم گذشت زمان و پیر شدن را با طراحی روی شیشه نمایش داده بود. ویدیوآرت غزاله بحیرایی با عنوان پیاده‌روی زاویه دیدی متفاوت به زندگی روزمره داشت؛ دیدگاه گالیوری در سرزمین لی‌لی‌پوت، چرا که مقیاس اندازه‌های غیریکنواخت تصویری غریب به محیط و مکان‌های همیشگی داده بود. مجموعه عکس آبنوس البرزی با عنوان روزمرگی عکس‌های پراکنده‌ای از چشم‌اندازها و مکان‌های معمولی بودند؛ عکس‌های معمولی با تکنیکی ضعیف که شاید برای القای همان حس روزمرگی مناسب باشند ولی شاید تنها اشکال این عکس‌ها «شخصی»بودن مکان‌ها و المان‌های به‌کاررفته در عکس‌ها هستند مانند عکس کتاب ماهی سیاه کوچولو و عکس‌های کتابفروشی‌ها. آلیشیا مرصعی آدمک‌هایی را در ظروف شیشه‌ای محبوس کرده بود تا حس زندانی بودن را به مخاطب القا کند که تا حدی هم موفق بود. اگرچه بیشتر این آدمک‌ها زن بودند تا مرد (شاید این حس در خانم‌ها قوی‌تر باشد!) اما متاسفانه این کار تک‌لایه مخاطب را به جای تفکر به یک حس دلسوزی می‌رساند، به‌خصوص با توجه به تکراری بودن اجرا. از کارهای جالب توجه دیگر تصویرسازی سپنتا قاسم‌خانی همراه با چیدمانی ظریف و مبتکرانه بود که منجر به تغییر هویت جنسی پرتره شده بود. وجود یک گردنبند ساده یا یک گل در میان موهای سر پرتره، یک گل سر، موهای بافته‌شده و... المان‌هایی ساده بودند که به طور طنزآمیزی هویت پرتره‌ها را تغییر داده بود. از چیدمان‌های نو و کم کار شده باید

به چیدمان صوتی سارا ابری اشاره کرد. دهنی‌های گوشی تلفن با مقیاسی بزرگ روی دیوار آنچنان خودنمایی می‌کردند که کنجکاوی همه مخاطبان را برمی‌انگیخت و وقتی گوش خود را نزدیک گوشی‌ها می‌بردند، همهمه مبهمی می‌شنیدند که صدای مردمان مختلف (ضبط‌شده) در آن سو قابل شنیدن و غیرقابل تشخیص بود؛ استراق سمعی دلپذیر که مخاطب را از انفعال درآورده و در چیدمان شریک می‌کرد؛ حس کنجکاوی مشترک همه ما در گوش کردن به حرف‌های دیگران!

از دیگر کارهای نمایشگاه، نقاشی‌های مرضیه فخر با تکنیک اکریلیک و رنگ و روغن روی بوم است که اشاره به رابطه انسان و طبیعت دارد. لیلا قندچی هم با دو طرح از مجموعه لذت فوری با تکنیک اکریلیک و مداد به مفهوم هویت می‌پردازد؛ هویتی که در کودکی برایمان می‌سازند و علیه آن در جوانی شورش می‌کنیم. دیگر کار موفق نمایشگاه، از مجموعه لوسترها، کاری خوش‌ساخت با عنوان اتاق-طیاره بود؛ اتاق‌خوابی مانند یک کشتی فضایی که درون آن فقط یک میز مطالعه با چراغ مطالعه به چشم می‌خورد و بقیه فضا با پنبه پر شده بود که احساس راحتی و نرمی را بیان می‌کرد. تخیلی ناب که با کودکی هر مخاطبی ارتباط برقرار می‌کرد و آرزوی هر نوجوانی بود که ای کاش می‌توانست با اتاق خوابش به همه جای دنیا سفر و از بالا همه سرزمین‌ها را کشف کند. سارا قنبری هم که مهارت خود را در نقاشی روی برگ به رخ همگان کشیده بود، مورد توجه مخاطبان قرار گرفت؛ نقاشی-چیدمانی که پرتره‌هایی را نشان می‌داد روی برگ و کاغذ. اما از کارهای فمینیستی، چیدمان مونا آقابابایی بود با عنوان زنانگیت را ببلع که برای ساخت آن از مفتول و استنسل استیل استفاده کرده بود. اما یکی دیگر از کارهای فوق‌العاده خوب نمایشگاه اسکلتی پوشیده با بافتنی اثر ناهید بهبودیان با عنوان مکاشفات یک باغبان مرده بود؛ اثری تامل‌برانگیز که مخاطب را مجبور به کاشفه‌ای در درون خود می‌کرد. هر مخاطب از هر منظر و عقیده‌ای می‌توانست یک برداشت شخصی از این اثر کند که یکی از ویژگی‌های اثر هنری معاصر است.

با توجه به استقبال مخاطبان در روز افتتاحیه نمایشگاه و با در نظر گرفتن اینکه این‌گونه نمایشگاه‌ها در طول سال کمتر از حد انتظار برگزار می‌شود مطمئنا مخاطبان خاص هنرهای تجسمی دیدن این نمایشگاه را از دست نخواهند داد.

درخت‌های خاطره

در ستایش «فخری گلستان»

عکس: عابدین مهدوی

آیدین آغداشلو

«فخری خانم گلستان» فرشته‌ای بود هبوط کرده از آسمان که با صبوری، حضور خود در این خاکدان و حضور ما را در جوار خود تحمل کرد. وجود نازنینش مالامال بود از مهربانی محض، جوری که در کمتر جایی و آدمی سراغ کرده و دیده بودم و حیف که از این مهربانی جاری و مدام، پاسخی در خور و شایسته از این جهان و جهانیانش ندید. دو، سه باری هم دلش سخت شکست که روا و انصاف نبود و آخرینش از دست رفتن فرزند برومندش «کاوه» اما همه را پذیرفت و دم نزد و شکایت نکرد. تجسم صبر و وقار بود و وقتی که رفت، طاقت فرزند همیشه مراقب و دوستان و دوستدارانش را هم با خود برد.

سال‌ها سفالگری کرد و حاصل کار دستش را به تماشا گذاشت و آدمی که با دستش کار می‌کند کارآمد می‌شود و شد. این‌طور شد که جماعتی او را نه به خاطر امتیازهای بسیار دیگرش، که به‌عنوان سفالگری چیره‌دست شناختند و هر سفالگری نماینده همان «کوزه‌گر دهر» است که خیام نیشابوری را پریشان و پرسنده رها می‌کند و باقی می‌گذارد.

و این همان سال‌هایی است که مهربانی بیکرانه‌اش مفر دیگری را برای بروز جست‌وجو می‌کند و می‌رسد به مراقبت از بچه‌های درخور مراقبت و بچه‌ها، بچه‌های او می‌شوند و بچه‌های او می‌مانند. کار عظیمی که آدم را برای همیشه گیر می‌اندازد. کار دشواری که حافظ شیراز از آن به نگهبانی از لاله‌های لطیف زود پرپر شونده یاد می‌کند: «در رهگذار باد نگهبان لاله بود» و او باز به تعبیر حافظ «همیشه مهر کاشت» و «از خوبی گل‌های بسیاری چید» و حاصل کرد.

بیست و یکی، دو سالم بود- ۵۰ سال پیش- که به دیدار همسرش می‌رفتم و به یمن حضور امنیت‌بخش، مهربان و پذیرای فخری خانم، دیدار می‌پایید و دراز می‌شد. می‌نشستیم در ایوان ساکت مشرف به حیاط- چیزی میان باغ و حیاط- خانه‌شان و گلستان با سرانگشتان پرقوتش گردوها را روی هم فشار می‌داد و می‌شکست و مغز مخلوط با خرده‌های پوست سخت را بر کف دستانمان می‌ریخت. هوا کم‌کم تاریک می‌شد و طرح واضح درختان به شکل تیره، گنگ، مبهم و یکپارچه در می‌آمد و تغییر می‌کرد، فخری خانم از میهمان‌ها پذیرایی می‌کرد و با مهربانی لبخند می‌زد و با قاه‌قاه خنده‌های دوستان شریک می‌شد.

فخری خانم جایگاه خاص خودش را داشت و احترامش به دلیل همسر همسرش بودن نبود و ما همه این را می‌دانستیم و به‌جا می‌آوردیم. بانوی بزرگ و بزرگواری بود بی‌آنکه اعتبارش آویخته به اعتبار دیگران باشد و چنان مهربان، که تمامی مهر و احترام هر دوست و میهمان و مریدی را از آن خود می‌کرد (هرچه نوشته‌ام و می‌نویسم درست درست است و قصد هیچ ادای دین و جبران مهر و احسان سالیان دور را ندارم.)

یک‌بار بی‌آنکه عمدی داشته باشم، از سر سهو و بی‌هوایی دلش را شکستم؛ در جلسه‌ای که سخنرانی می‌کردم و گفتم وقتی گلستان داشت در لندن نشانی کتابی را در کتابخانه جا مانده در تهران‌اش می‌داد، به طعنه فکر کردم از پس گذشت ۳۰سال مگر می‌شود از کتابی معین در قفسه‌ای معین سراغ داد؟ به دلیل متن سخنرانی که در مجله‌ای چاپ شد دورادور به‌واسطه از من گله کرد که چرا گمان کرده‌ام آن کتاب دیگر در آنجا نیست؟ کتاب‌ها در همان قفسه‌اند همچنان و هر چیز دیگر رها شده و ترک شده و به‌جا مانده، هم! سراسیمه تلفن کردم و پوزش خواستم و متن را در کتابم تصحیح کردم. اما لابد سایه‌ای بر دل مهربانش نشست از این اظهار سرسری من. بعدها هرجا یکدیگر را دیدیم اشاره‌ای از آن اشاره من در میان نیاورد. به روی من نیاورد، هیچ‌وقت.

■■■

سفالگری فخری‌خانم، مانند کودک‌پروری‌اش، هیچ‌وقت برایش شغل نشد. سفال‌ها را برای دلش می‌ساخت و لعاب می‌داد و هرچه می‌ساخت، حاصل نجوا و زمزمه‌ای درونی بود و اگر کارش را به نمایش گذاشت، از سر مهربانی‌اش بود که می‌خواست درونش را با بیرون قسمت کند.

می‌خواست دور از صدای دهل و خودستایی و تفرعنی که عمری در اطرافش دیده و رنجیده بود، از گل نرم و ساده دست‌آموز شیئی مفید بسازد و به‌دردخور همه و بیشتر از همه خودش. سفالگری کار مهربانی است، مثل آب دادن به تشنه‌ای است در دو کف دست جفت‌شده. ازهزاران سال پیش همین‌طور بوده است. گلدان‌ها و لیوان‌های فخری‌خانم هم همین‌طورند. بازی است. بازیگوشی‌ای است که لطفش به همه می‌رسد. حیف که دستانش دیگر گل را ورز نمی‌دهند و کف دستانش جفت نمی‌شوند.

■■■

سال‌ها پیش در جایی نوشتم که نشسته‌ام به تماشای باغی که درختان تناورش تک‌تک فرو می‌افتند. با صدایی خشک و لرزاننده. درخت‌های خاطره، درخت‌ها هرکدام حاصل یک عمر و حاصل یک معنا. فخری‌خانم نازنین کوچک اندام صبور و باوقار هم از همان‌هاست. از همان‌ها بود. چشم‌انداز به‌سرعت خالی و گسترده می‌شود و جنگل جای خود را به بیشه‌ای می‌دهد که در نگاه احساساتی و گذرای من و ما، بایر و بی‌امید می‌نماید. اما این‌طور نیست اصلا.

وقتی سرشبی به تسلیت به خانه قدیمی فخری‌خانم رفتم – که خانه همان بود که بود اما صدای قاه‌قاه خنده و شکستن پوست سخت گردو نمی‌آمد – دختر و نوه‌هایش روی صندلی‌های آهنی دور هم نشسته بودند و حرف‌های پراکنده می‌زدند و افسرده بودند. گربه‌ها دور میزها به مزاحمت و خودنمایی می‌چرخیدند. یکی می‌گفت لاک‌پشت‌های فخری‌خانم اما دارند در باغچه خوش می‌گذرانند و آزاری ندارند. هوا رو به تاریکی رفت و طرح واضح درختان، همان‌طور که ۵۰ سال پیش، تیره و مبهم و یکپارچه شد و جوان‌های ساکت نشسته را که دیدم، دیدم ناگهان درختان تازه در جای درختان افتاده سبز شده‌اند و قد کشیده‌اند و دیدم که چرخه حیات همچنان ادامه دارد و می‌چرخد و خواهد چرخید، اما حیف که تناور شدن درختچه‌های تازه را نخواهم دید، یعنی فرصت نخواهد شد دیگر.

گفت‌وگو با «رضا مرادی» به مناسبت نمایشگاهش در گالری «اثر»

فضاهای آخر زمانی در «ویرانه‌های مدور»

آزاده جعفریان

این روزها گالری اثر میزبان نخستین نمایشگاه انفرادی «رضا مرادی» است. مرادی در این نمایشگاه ۳۰ تابلو با مضمون شاهنامه ارایه داده است. «ویرانه‌های مدور» عنوانی است که مرادی برای این مجموعه آثارش برگزیده و برای ساخت و خلق این آثار ۱۰ سال وقت گذاشته است. وی تابلوهایی را با تکنیک کلاژ و میکس مدیا در ابعاد کوچک پدید آورده و به وجوه دراماتیک شاهنامه توجه ویژه‌ای داشته و فضاهای منحصربه‌فردی را به تصویر کشیده است؛ فضاهایی که همگی در سیاهی مطلق شب می‌گذرند و این بار به جای بزرگ‌نمایی چهره‌های اسطوره‌ها، اتفاقی که در این پهنه‌های ابدی ازلی رخ داده دستمایه اصلی آثارند.

■■■

◄ موضوع اصلی که در خلق مجموعه «ویرانه‌های مدور» دستمایه قرار گرفته، شاهنامه است. چرا برای بیان محتوایی این مجموعه شاهنامه را برگزیدید؟

می‌توانیم از خود بپرسیم آن زمینه و بستر تاریخی که نقاشی ایرانی از دل آن بیرون آمده چه بوده و چه ویژگی‌هایی موجب شده است بخش بیشتر فضای تصویری این نقاشی‌ها را داستان‌های حماسی و شاهنامه تشکیل بدهد. تاکید بر عناصر حماسی، قهرمانی و ملی‌گرایانه که زمانی دلیل وجود همسویی و همراهی جامعه ایرانی با شاهنامه بوده است در بستر تاریخی‌ای که این جامعه در صدد تبیین و هویت‌بخشی در برابر عناصر بیگانه و مهاجم بوده است، موجه می‌نماید. از منظر دیگر و از نگاه امروزی و عاری از انگاره‌های ملی‌گرایانه‌ای که زمانی به شاهنامه همچون سندی ملی تاکید می‌نهاد، برای من موضوع و محل درگیری با شاهنامه، تاکید نهادن بر ویژگی‌های دراماتیکی و درون‌مایه اصلی داستان‌ها و مناسباتی است که بر فضای داستان‌ها حاکم است.

◄ روایت شما از شاهنامه به جهت ارایه متفاوت شخصیت‌های اسطوره‌ای، چون رستم و اسفندیار، روایت دیگرگونه‌ای است؛ کما اینکه همیشه شخصیت‌های شاهنامه در نگاره‌های گذشته ایرانی، با درشت‌نمایی و جلوه‌های بصری درخشان تصویر می‌شوند، اما در آثار شما، آنها آنقدر ریز و در متن اثر گم هستند که تشخیص آنها از یکدیگر هم دشوار است.

ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که چگونگی رویکردمان به اسطوره‌ها و قهرمانان حماسی گذشته، بی‌تاثیر نیست. این موضوعی است که باید عمیقا به آن فکر کرد. مثلا با نگاهی به اسطوره‌ها می‌فهمیم هر اسطوره‌ای یک هدف تمامیت‌گرا را دنبال می‌کند. اسطوره به انسان این پندار موهوم را می‌دهد که او می‌تواند جهان را بفهمد و می‌فهمد و بر آن غلبه می‌کند و این البته موهوم است. در اسطوره به جای سیر دیالکتیکی اندیشه، که در آن هر جزء ارایه شده در مجموعه‌ای به دیگر اجزا مرتبط می‌شود و سرانجام تحت قانونی عمومی، فراگیر و کلی قرار می‌گیرد، سرسپردگی و انقیاد آگاهی در برابر تاثر حسی و وجود لحظه‌ای آن را داریم. آگاهی اسطوره‌ای نه انگیزه‌ای دارد و نه وسیله‌ای که بتواند، آنچه را در این جا و اکنون ارایه می‌شود، تصحیح یا از آن انتقاد کند و عینی بودن آن را با چیزی که در این جا و اکنون موجود نیست- مثلا چیزی متعلق به گذشته یا آینده- بسنجد و چنانچه این معیار میانجی‌گرانه در میان نباشد، تمامی حقیقت و واقعیت در وجود صرف محتوا ناپدید می‌شوند و همه پدیدارها در یک سطح قرار می‌گیرد.

◄ لطفا با چند مثال عینی از شاهنامه که در آثارتان از آنها بهره گرفتید، این بحث را باز کنید.

به عنوان مثال باید بگویم، پرسوناژی همچون رستم، از آنجا که به‌عنوان قهرمان اسطوره یا اسطوره قهرمان در چنبره فرم اندیشه اسطوره‌ای گرفتار است از درک شالوده یعنی اصل و علت و آنچه بر این شالوده استوار است یعنی معلول، عاجز می‌ماند و هیچ‌گاه قادر نیست علیه آن سازوکاری که سرنوشت او را در چنگال خود دارد و چیزی نیست جز سلطه و قدرت، طغیان کند. تمامی حقیقت و واقعیت نزد او تبدیل به محتوایی صرف به‌نام آزادمرد می‌شود. ناآگاهی و سماجت و اصرار او بر سر حفظ نام، دست آخر همان محتوا را نیز، تبدیل به فرمی پوک و پوسیده می‌کند. اسفندیار با همه خودآگاهی‌اش نسبت به توطئه کثیفی که توسط پدرش (گشتاسب) در کار است و می‌داند که توسط پدر دارد دست به سر می‌شود، باز مطیع او می‌شود، درست به دلیل ضعفی که در برابر نشئه قدرت و رسیدن به اورنگ و تخت و تاج شاهی دارد. رویارویی رستم و اسفندیار در برابر یکدیگر و دیالوگ‌هایی که میان آنها رد و بدل می‌شود، نمایانگر فرم اندیشه اسطوره‌ای نزد این دو است و از آنجا که این نگرش فاقد آن ابزاری است که بتوان با آن از لحظه فراتر رفت، یعنی آن را به پدیدارهای بعد از آن یا پیش از آن، ارتباط دهد و آن را به عنوان یک جزء به کل عناصر واقعیت مرتبط سازد منجر به این می‌شود که آگاهی آنها زیر سلطه تاثر حسی و وجود لحظه‌ای و محتوا درآید. تمامی حقیقت و واقعیت نزد این دو در محتوا ناپدید می‌شود و این محتوا چیست؟ رجز خواندن و بر شمردن افتخارات گذشته و تکیه بر نژاد و تبار و خون. شاهنامه و داستان‌های پهلوانی شاهنامه چونان با تارو پود فرم اندیشه اسطوره‌ای در هم تنیده است که حضور عاملی همچون تکرار را هر بار در سرنوشت شخصیت‌ها در قالب تسلیم شدن آگاهی در برابر تاثر حسی و وجود لحظه‌ای شاهدیم. رستم فرزندش سهراب را می‌کشد و برای لحظاتی متاثر می‌شود. اسفندیار را از پای در می‌آورد و باز همان. در هر دوی این موارد آنچه شاهدیم سرسپردگی آگاهی رستم در برابر تاثیر حسی و وجود لحظه‌ای است. آنچه او از درک آن عاجز می‌ماند شالوده‌ای است به‌نام اصل و علت. و نیز آنچه بر این شالوده استوار است یعنی معلول. او سهراب را نمی‌شناسد و تلاشی هم نمی‌کند که بشناسد. حال چرا فکر نکنیم که این از زاویه دیگری هم می‌توانست دیده شود. می‌توان پرسید این چه آیت قهرمانی است که به شکلی پوچ و بیهوده نامش را با وجود بارها اصرار فرزندش از او کتمان می‌کند، سر نوجوان کلاه می‌گذارد و دست آخر پهلویش را از هم می‌درد و بعد بر سر او گریبان چاک می‌کند و خاک بر سر می‌ریزد. این یکی کیست (گشتاسب) که چنان به تاج و تختش دلبسته است که هر چیز و هر کس را فدای آن می‌خواهد و خیره‌سری‌اش تا آنجا دور برمی‌دارد که سر فرزندش را بر باد می‌دهد (اسفندیار). در چنین چشم‌اندازی دیگر پرسوناژ و قهرمانی وجود ندارد که بخواهیم، برگستوان و خفتان و گرزش را به تصویر بکشیم و بستاییم. اگر هم هستند چه بهتر که آنقدر ریز و نادیدنی باشند که در فضا گم شوند. تا آنجا که شما بگویید تشخیص آنها از یکدیگر دشوار است.

◄ هم‌انطور که در بیوگرافی هنری شما می‌بینیم، خلق مجموعه «ویرانه‌های مدور» ۱۰سال به طول انجامید. چرا این مدت طولانی را صرف ساخت این مجموعه کردید؟

البته ۱۰سال زمان زیادی است. خصوصا با در نظر گرفتن اینکه تمامیت این ۱۰سال هیچ وقفه و گسستی در کار صورت نگرفته است. اما باید بگویم که این‌طور نیست. من در این ۱۰سال به شکل پیوسته درگیر این کارها نبودم. هر بار عامل یا عواملی جریان کار کردن مرا قطع کرده به‌گونه‌ای که تا مدت‌ها کار نمی‌کردم. یعنی تا زمانی که این امکان دوباره به وجود می‌آمد که کار کنم در این فاصله چیزهای زیادی تغییر می‌کرد، از جمله ذهنیت و نگرش من. گفتن اینکه این تغییرات خوب هستند یا نه بحث دیگری است. اینکه مجبور می‌شوی چیزی را هر بار از سر بگیری که زمانی به اجبار رهایش کرده‌ای موجب می‌شود آخرین تغییراتی را که از سر گذرانده‌ای با شدت و فشردگی بر کار اعمال کنی. سال‌ها قرارگرفتن در چنین وضعیتی که هر بار با گسست و قطع شدن همراه است، رفته‌رفته بخش جدایی‌ناپذیری از شخصیت کار کردنت می‌شود. در چنین حالتی شکل دیگری از ارتباط و شاید تداوم داشتن به وجود می‌آید همراه با همه آن نوع شدت عمل که فاصله کار قبلی با بعدی و بعدی با چند کار قبل‌تر از آن را به‌خوبی نشان می‌دهد. وجود این فاصله موجب می‌شود من کارم را ببینم. این به‌گونه‌ای جبران آن فقدان پیوستگی هست که شخص همیشه و شاید به خطا آرزوی قرار گرفتن در آن را دارد، قرار گرفتن در یک پیوستگی! نه! این ممکن نیست.

◄ به‌نظر می‌رسد دستمایه‌هایی از زیبایی‌شناسی‌های نگارگری در آثارتان وجود دارد اما شما در رفتاری نقدگونه به این هنر اصیل، با آن وارد چالش شده‌اید.

در مطالعه مکتب‌های نگارگری گذشته متوجه تفاوت‌هایی می‌شویم که میان هر کدام از این مکاتب وجود دارد. به عنوان مثال ما در مکتب تبریز و هرات و نگارگری تیموری عناصر تزیینی کمتری می‌بینیم. یا به بیان بهتر عناصر تزیینی و حضور آنها در بافت کل اثر به‌گونه‌ای است که غالب بودن عنصر تزیینی را نمی‌بینیم. هر چه به اواخر این شیوه نقاشی نزدیک می‌شویم، خصوصا در دوره صفوی، آرایش و اطوارگرایی برجسته‌تر می‌شود. من وجود این ارتباط را میان کارهای خودم با نگارگری گذشته در پیوندی می‌بینم که این کارها با زیبایی‌شناسی خاص نگارگری دوره تیموری (مکتب هرات و تبریز) دارند با این تفاوت که در اینجا دیگر عنصر تزیینی وجود ندارد.

◄ آثارتان به جهت ارجاعات متنی‌شان، به فضاهای تصویرسازی بسیار نزدیکند. آن را به نقاشی نزدیک‌تر می‌دانید یا تصویرسازی؟ چرا؟

وقتی از نقاشی و تصویرسازی در کنار هم حرف می‌زنیم، غالبا یکی را به نفع دیگری از میدان به در می‌کنیم. وقتی کار یک نقاش را با تصویرسازی می‌سنجیم، غالبا منظور پیش کشیدن این ذهنیت و ارزش داوری است که تصویرسازی در درجه‌ای نازل‌تر از نقاشی قرار دارد. من شخصا علاقه‌ای به مرزبندی مشخصی میان این دو ندارم. فکر می‌کنم وقتی پای ارزش‌های مستقل هنری در میان باشد، هر کدام از این دو می‌توانند به بهترین شکل به کار گرفته شوند، اما اگر یک تصویرسازی ارزش‌های مستقل زبان تصویری‌اش را تا به آنجا برکشد، که از سلطه و انقیاد متن فراتر برود، چه؟

ادامه در صفحه ۱۵

اتاق روشن

نگاهی به نمایشگاه عکس ۱۱۰ چهره سینمای ایران

یک عکس یک خاطره

مرتضی محسن‌پور

■ این روزها گالری «پردیس ملت» میزبان تصاویری متفاوت از هنرمندان سینما و تئاتر شده است؛ تصاویری که می‌توانید روبه‌روی هر کدام بایستید و مدت‌ها به چهره‌هایشان نگاه و با آنها خاطره‌بازی کنید. تصاویر را که می‌بینید، بی‌اختیار به یاد خاطراتی می‌افتید که از تصویر آنها و تصویرگران‌شان داشته‌اید. از «بوی پیراهن یوسف» و «مادر» گرفته تا «آژانس شیشه‌ای» و «بچه‌های آسمان». اینجا چهره‌هایی هستند که برای همه نسل‌هایی که از سینما خاطره دارند می‌تواند نوستالژی باشند، از خسرو شکیبایی، رسول ملاقلی‌پور و ایرج قادری گرفته تا عزتا... انتظامی و مجید مجیدی. جوان‌ترها هم هستند: محمدرضا گلزار، امین حیایی و نیکی کریمی. عکس‌ها همگی سیاه و سفیدند تا مخاطب بتواند چهره واقعی آنها را ببیند. چهره‌هایی که همیشه در پس قاب تلویزیون یا سینما بودند و اکنون در پس قاب عکس‌های یک عکاس قرار دارند. عکس‌هایی که در قالب پرتره با لنزهای تله گرفته شده‌اند تا بتوانید تمرکز بیشتری روی چهره‌شان داشته باشید. عکاسی این مجموعه را شهاب‌الدین عادل، رییس دانشکده سینما و تئاتر عهده‌دار است. او پیش از این عهده‌دار عکاسی فیلم‌هایی چون «دختری با کفش‌های کتانی» و «شوکران» بوده است. بانی برپایی این نمایشگاه، مجله دنیای تصویر است و عکس‌های این چهره‌ها که از میان بازیگران و کارگردانان مطرح سینمای ایران انتخاب شده توسط شهاب‌الدین عادل در آتلیه دنیای تصویر برداشت شده‌اند. علی معلم (مدیر مسوول و سردبیر) در یادداشتی که به مناسبت آغاز این نمایشگاه آورده است می‌گوید: «همه چیز از یک کمبود شروع شد. زنده‌یاد «جمیله شیخی» که از میان ما رفت، به دنبال عکسی از چهره واقعی، نه سینمایی و فیلمی او با گریم، می‌گشتیم و پیدا نشد. نکته عجیبی بود اما ۱۵سال پیش اغلب هنرمندان سینمای ما گرچه صدها تصویر در سینماهای مختلف داشتند اما صورت‌های حقیقی و بدون گریم‌شان را کسی ثبت نمی‌کرد، به‌خصوص عکس فیلمسازان که معمولا جز در کنار دوربین و هنگام فیلمبرداری تصویر واقعی آنها موجود نیست و این آغاز کار آتلیه مجله دنیای تصویر بود. تصویر اصیل دهها هنرمند پیر و جوان تا امروز در مقابل دوربین ما ثبت شده است. پس از این اقدام مجله اما بسیاری هنرمندان در مقابل دوربین بسیاری عکاسان عکس‌های جوراجور گرفتند. چند ماه پیش که داشتم مجموعه عکس‌ها را مرور می‌کردم به یک مورد عجیب در آنها پی بردم که شاید شما هم با

دیدن آن با من هم‌عقیده شوید. گذشته از سپری شدن زمان، معصومیت و واقعیت وجودی همه این چهره‌ها در این قاب‌ها به کلی از عکس‌هایی که با ژست‌ها و اداهای امروزی می‌بینیم، متمایز است. شمایل غریبی است این صورت‌های باطن.» نمایشگاه عکس ۱۱۰ چهره سینمای ایران، فرصتی است برای دیدار با هنرمندانی که برخی‌شان دیگر در میان ما نیستند. ابراهیم حاتمی‌کیا، ابوالحسن داوودی، آتنه فقیه‌نصیری، آتیلا پسیانی، احمد امینی، احمدرضا معتمدی، اصغر همت، اکبر زنجانپور، الناز شاکردوست، الهام حمیدی، امین تارخ، امین حیایی، آنا نعمتی، ایرج قادری، باران کوثری، بهاره رهنما، بهرام رادان، بهروز افخمی، بهزاد فراهانی، بهمن فرمان‌آرا، بهناز جعفری، بهنوش بختیاری، بیتا فرهی، بیژن امکانیان، پارسا پیروزفر، پرویز پرستویی، پرویز شهبازی، پگاه آهنگرانی، پوریا پورسرخ، تهمینه میلانی، جمشید مشایخی، جمشید هاشم‌پور، جهانگیر الماسی، حامد بهداد، حسام نواب‌صفوی، حسن فتحی، حسین یاری، حمید فرخ‌نژاد، خسرو شکیبایی، داریوش ارجمند، داریوش مهرجویی، داوود رشیدی، رخشان بنی‌اعتماد، رسول صدرعاملی، رسول ملاقلی‌پور، رضا داوودنژاد، رضا عطاران، رضا کیانیان، رضا میرکریمی، رویا نونهالی، زیبا بروفه، ساره بیات، سامان مقدم، ستاره اسکندری، سروش صحت، سعید پورصمیمی، سیامک انصاری، سیروس الوند، شقایق فراهانی، شیلا خداداد، عزت‌الله انتظامی، علی رفیعی، علی مصفا، علی نصیریان، علیرضا خمسه، علیرضا رییسیان، فاطمه گودرزی، فرامرز صدیقی، فرامرز قریبیان، فریدون جیرانی، کتایون ریاحی، کمال تبریزی، کیومرث پوراحمد، گلاب آدینه، گوهر خیراندیش، لادن مستوفی، لاله اسکندری، لعیا زنگنه، لیلا اوتادی، لیلا حاتمی، ماهایا پطروسیان، مجید مجیدی، محمد بزرگ‌نیا، محمدرضا اصلانی، محمدرضا شریفی‌نیا، محمدرضا فروتن، محمدرضا گلزار، محمدرضا هنرمند، محمدعلی سجادی، محمدعلی نجفی، مجید مظفری، مرضیه برومند، مریلا زارعی، مژده شمسایی، مسعود جعفری‌جوزانی، مسعود کیمیایی، مهتاب کرامتی، مهدی فتحی، مهدی فخیم‌زاده، مهدی هاشمی، مهران مدیری، مهناز افشار، مهناز افضلی، ناصر تقوایی، نگار فروزنده، نیکی کریمی، نیوشا ضیغمی، هانیه توسلی، هدیه تهرانی و ویشکا آسایش هنرمندانی‌اند که پرتره‌هایشان در این نمایشگاه ارایه شده است. نمایشگاه عکس ۱۱۰چهره سینمای ایران از پانزدهم تا بیست‌وپنجم تیرماه در پردیس گالری سینما ملت برپاست و علاقه‌مندان می‌توانند از ساعت ۱۱ تا ۲۱ برای بازدید به این گالری بروند.